**مدت: 42**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

فرع سومي که استشهاد فرموده بود محقق خويي به آن براي بطلان عدم تبعيت مدلول التزامي از مدلول مطابقي اين فرع بود که اگر در همان مثال که خانه‌اي مثلاً تحت يد زيد هست شاهدي قائم بشود بر اين که اين خانه مال عمرو است. شاهد واحد بر اين که خانه مال عمرو است. و شاهد واحدي قائم بشود بر اين که اين خانه مال بکر است. خب در اين جا مدلول مطابقي اين شهادت‌ها ثابت نمي‌شود. چون نسبت به هر کدام بينه نيست. شاهد واحدي مي‌گويد مال عمرو است، شاهد واحدي مي‌گويد مال بکر است. و ضم به يمين هم نشده. شاهد واحد در امور مالي اگر ضم به يمين آن شاهد بشود کفايت مي‌کند. فرض هم اين است که ضم به يمين نشده. بنابراين آن شهادت شرائط حجيت نسبت به مدلول مطابقي ندارد چون بينه نيست ضم يمين هم نشده. اما هر دو توافق دارند به اين که به دلالت التزام مي‌گويند مال زيد نيست. بنابراين نسبت به عدم کونها لزيد بينه قائم است. آن شاهد مدلول التزامي آن شهادت با مدلول التزامي اين شهادت بينه را تشکيل مي‌دهد. بنابراين بايد بگوييم مال زيد نيست. و مجهول المالک است. و حال اين که فقيهي به اين ملتزم نيست. اين شاهد بر اين است که عدم التبعيه باطل است و تبعيت دارد مدلول التزامي از مدلول مطابقي. همان جور که مدلول مطابقي اين جا ساقط است و حجت نيست مدلول التزامي هم ساقط است و حجت نيست.

خب اين جا هم باز وجوهي از مناقشات شده کما اين که در دو فرع قبلي هم وجوهي از مناقشات بود ما به بعضي‌اش اکتفا کرديم حالا کفايت مي‌کند ديگه. حالا آن بحث‌ها خيلي‌اش مربوط به ابواب ديگري است. اين جا هم باز علاوه بر آن فرمايش شهيد صدر و آن حرف‌هايي که آن جا بود مناقشه‌اي که اين جا هست که اين مناقشه در بعضي از آن فروع قبل هم مي‌آيد اين است که اين مدلول التزامي در اين جا في نفسه يک امري است که حجيت نمي‌تواند داشته باشد ولو اين مدلول التزامي به نحو مدلول مطابقي بيان مي‌شد. اين نه به خاطر اين است که عدم تبعيت باطل است. يعني اين که علما به اين مدلول التزامي اعتنايي نمي‌کنند، آن را معتبر نمي‌دانند اين از باب اين نيست که مي‌گويند مدلول التزامي تابع مدلول مطابقي است. نه اگر تابع هم نبود باز اين حجت نبود. بلکه حتي اگر همين مفاد به مدلول مطابقي تعديه مي‌شد باز هم حجت نبود. چرا؟ به خاطر اين که حجيت بينه در متداعيين، داعيين، مدعي، بايد طبق ادعاي آن باشد. اين مي‌گويد اين مال من است، اين ادعا که اين مال من است. که خصم باشد مي‌‌گويد مال من است. شهادت و بينه‌اي که مفادش اين باشد حجت است. اگر معارض نداشته باشد. اما اگر نه يک مدلولي دارد که ربطي به اين ادعا ندارد مي‌گويد مال آن نيست. خب مال او نيست معنايش اين نيست که مال توست. مال زيد نيست. خب اعتباري ندارد. مثلاً فرض کنيد که دو نفر توي يک کوچه دارند راه مي‌روند همين طور با هم دعوايشان مي‌‌شود. آن مي‌گويد اين خانه که مي‌بيني اين مال اين آقايي که توي آن مي‌نشيند نيست. آن يکي هم مي‌گويد نيست بينه اقامه مي‌کنند که اين خانه مال اين آقا نيست. مي‌روند دادگاه. دادگاه اين دعوا را نمي‌پذيرد مي‌گويد خب اين مال او نيست به شما چه ربطي دارد. شما اگر مي‌گويي مال من هست خب بله. اما مال او نيست اين پذيرفته نيست. اين جا هم آن که به درد اين عمرو و بکر مي‌خورد نسبت به او که اين بينه‌ها بينه نشد. يمين هم منضم نشد. آن که مي‌گفت اين مال عمرو است، او مي‌گفت اين مال بکر است. اين به درد مي‌خورد اين که شرايط حجيت در آن نيست. آن که هر دو بر آن توافق دارند که مال زيد نيست. خب مال زيد نبودن که اثري براي اين‌ها ندارد.

اين جا اين اشکال را عده‌اي از، غير واحدي از اعاظم کردند منهم محقق سيستاني. مثلاً ايشان اين عبارت را دارند که:

لابد.... أنّ البينه کما ذکر في الفقه لابد أن تکون علي طبق دعوي الخصم کما قال الفقهاء يعتبر أن يکون المدعي خصماً. فلو تنازعا و اقاما البينه علي أنّ المال الذي بيد زيد ليس له فهو غيرمسموع و بما أنّ مدلول الالتزام هنا من ما لايرتبط به مدعاهما لذلک لايکون قيام البينه مسموعاً فيه و لا تأثير له في باب البينات.

بنابراين، اين جا حتي اگر اين شاهدها اين جوري مي‌آمدند مي‌گفتند. مي‌گفتند هذا المال ليس لزيد. به مدلول مطابقي لم يسمع. ؟؟؟ مربوط هست عدم حجيت اين مدلول التزامي در اين جا نه به خاطر اين است که مدلول التزامي تابع مدلول مطابقي است. نه اگر تابع هم نبود خصوصيت مورد جوري بود که حجت نيست حتي اگر آن به نحو مدلول مطابقي تأديه مي‌شد و گفته مي‌شد. اين به خاطر اين است.

سؤال: اگر طرف خصم بود و دو تا شاهد مي‌گفت که مال زيد نيست....

جواب: فايده‌اي نداشت.

سؤال: چرا فايده‌اي نداشت؟

جواب: چرا ندارد.

سؤال: بينه به طرف خصم است. فرض اين باشد که زيد طرف خصم است. يکي از متداعيين است. توي اين فرض...

جواب: حالا شما فرض را عوض نکن. اين فرضي که آقاي خويي تطبيق فرموده همين را داريم مي‌گوييم که آن خودش بشود طرف دعوا آن اين جا طرف دعوا نيست اصلاً. آن فقط ذو اليد است. خبر هم ندارد حالا يک بينه‌اي رفته دادگاه مي‌گويد آقا بينه دارم به اين که اين مال... يعني يک شاهد دارم که اين مال من است، او هم يک شاهد برده مي‌گويد مال من است. که اين‌ها به حکم اين که دادگاه بفرستد سراغ آن که بله تخليه کن يا بيا دادگاه دفاع کن از خودت. آن خبر اصلاً ندارد.

سؤال: استاد بينه توي موضوعات حجت نيست حالا توي اين قضا به درد نمي‌خورد. توي اين اثبات ادعا ولي خب موضوعي را اثبات مي‌کند که ملک زيد نيست.

جواب: بله. اين جا همين فرمايشي که ايشان عرض فرمودند.

عرض مي‌کنم به اين که يمکن أن يقال که ما دو باب داريم در باب بينه. يکي باب قضاء و باب مدعي و منکر و تنازع و اين‌ها است. آن جا يک موازيني دارد قبول بينه در آن جا.

و آن اين است که بله بايد آن بينه شهادتي که مي‌آيد مي‌دهد به طبق ادعاي آن مدعي باشد. آن جا درسته. اما ادله بينه مورد ديگري که دارد اثبات موضوعات خارجيه است براي مکلفين. ما مي‌خواهيم نماز بخوانيم، قبله کدام طرف است؟ بينه مي‌‌آيد مي‌گويد مثلاً اين طرف است. دعوايي، منازعه‌اي نيست. اثبات موضوع خارجي است.

ما مي‌خواهيم يک خانه‌اي را از زيد بخريم. زيد توي آن نشسته و ظاهرش اين است که ذو اليد است. مي‌خواهيم برويم معامله کنيم خانه را بخريم. بينه قائم مي‌شود اين مال اين آقا نيست. خب نمي‌توانيم برويم از او بخريم. چون او مالک نيست ولو اين که ذواليد است، بينه مقدم است. خب نمي‌توانيم از او بخريم. مال کي هم هست نمي‌دانيم. فرمايش آقاي خويي ظاهراً مال مقام دعوا نيست آن جا مقصود ايشان نيست. شايد ايشان قائل هستند به اينکه بينه در موارد موضوعاتي که دعوا در آن نيست يک اثبات موضوع خارجي مي‌خواهد بشود. يا کسي بين خودش و خدا دارد به نظرش مي‌آيد که اين خانه مال اوست که شاهدي هم دارد. آن هم يک شاهدي براي خودش دارد. توي دعوا نرفتند، توي دادگاه نرفتند. پيش قاضي نرفتند. اين جاها ممکن است کسي قائل باشد که بينه حجت است چون الاشياء... آن روايت مسعدة بن صدقه الاشياء کلها علي ذلک، که صدرش اين است که فرموده مي‌خواهي زوجه‌اي را بگيري احتمال مي‌دهي خواهر رضايي‌ات باشد. مي‌خواهي متاعي را بخري احتمال مي‌دهي دزدي باشد. و ... امثله‌اي. حضرت فرموده اين‌ها هيچ کدام اعتبار ندارد. اين احتمالات را نمي‌خواهد به آن اعتنا کنيد مثلاً چون الاشياء کلها علي ذلک. يعني بر حليت و اين‌ها هست. حتي تستبين أو تقوم به البينه.

اين دليلي است که به واسطه اين مي‌گويند در موضوعات خارجيه هم ما يا علم مي‌خواهيم، استبانه مي‌خواهيم يا اقامه بينه مي‌خواهيم. مرحوم امام که مي‌فرمايد عدل واحد هم کفايت نمي‌کند به خاطر همين روايت است.

مي‌گويند ولو سيره عقلايي است که در موضوعات هم خبر ثقه حجت است اما شارع ردع کرده اين سيره را به واسطه اين روايت. الاشياء کلها علي ذلک حتي تستبين أو تقوم به البينه.

خب ولي محقق خويي بينه را اين جا بينه شرعيه معنا نمي‌کند. بينه را ما يبين الشيء‌ مي‌گيرد. يعني معناي لغوي‌اش. يعني حتي تستبين، علم براي تو پيدا بشود به طور علمي علم آشکار بشود يا اين که نه يک مثبتي پيدا کند و خبر ثقه هم چون مثبت عند العقلاء است پس مصداقش مي‌شود.

حالا اين دعوا سر جاي خودش هست که آيا کلمه بينه در لسان شارع آن هم در عصر صادقين عليهما السلام آيا به همان معناي لغوي‌اش هست يا نه؟ کلمه بينه در اعصار اين ائمه عليهما السلام اين‌ها ديگه به معناي همين شاهدين عدلين است. و آقاي آشيخ جواد رضوان الله عليه در اين جا موافقت با استاد نکردند. ايشان اين جا مي‌گويد نه ظاهر روايات فراوان اين است که ديگه در السنه ائمه عليهم السلام بينه به همان معناي شاهدين عدلين است نه به معناي لغوي که شما اين جا معناي لغوي بکنيد.

و لکن مثلاً به ضعف سند يا چيزي مثلاً جواب مي‌دهند از اين روايت. خب حالا علي اي حال پس محقق خويي ممکن است اين جور بخواهد بفرمايد که بينه حجت است. بنابراين در مانحن فيه بايد اين جوري بگوييم اگر ما مي‌شنويم يک شاهد عادل، يک نفر شاهد عادل مي‌گويد اين خانه مال عمرو است. يک شاهد عادل دارد مي‌گويد اين خانه مال بکر است، ضم يمين هم نشد. بله اين جا ثابت نمي‌شود مال عمرو است که ما برويم از عمرو بخريم. يا اجازه از او بگيريم. و ثابت نمي‌شود که مال بکر است تا برويم از او بخريم يا اجازه از او بگيريم براي تصرفات. اما اين بينه طبق اگر بگوييم تبعيت ندارد مدلول التزامي از مدلول مطابقي بايد بگوييم اين بينه براي ما ثابت مي‌کند بالاخره اين مال زيد که توي اين خانه مي‌نشيند نيست. حق نداريم برويم از او بخريم. اگر مي‌خواهيم تصرف بکنيم اجازه او به درد نمي‌خورد.

اين را مي‌خواهيم نه در مقام بحث قضا و آن مورد. بنابراين ممکن است اين جور دفاع کنيم از محقق خويي....

سؤال: اين اشکال و جواب توي فرع دوم هم مي‌آيد درسته؟

جواب: بله. اين مطلب در فرع دوم هم مي‌آيد.

سؤال: آقا اين هم که التزام به آن مشکلي ندارد.

جواب: براي اين که فقها نه.. ايشان مي‌خواهد بگويد فقها اين جا ملتزم نيست. که او ذي اليد است و خب آن‌ها گفته باشند. اين را مي‌خواهد بگويد ايشان. اين جا. کجا شما مي‌فرماييد. اين جا خصوصيت ندارد. اين جا که خصوصيت ... حالا توي آن قضا شما مي‌گوييد خصوصيت دارد، بايد طبق دعواي مدعي باشد. آن که مي‌گويد مال من است مال او نيست. اين دعوايش نيست. دعوايش اين است که مال من است. چون مال او نبودن اعم از اين است که مال تو هست يا نيست. تو دعوا داري که مال من است. بايد بر همين اقامه شاهد بکني. مال او نيست به شما ربطي ندارد. خب مال او نباشد شايد مال شما هم نباشد.

و اما فرع آخر...

سؤال: حاج آقا اين شهيد صدر يک جواب ديگه دادند که توي اين جا اگر يک شهادت بدون يمين اصلاً حجت نيست. يعني اقتضاي حجيت را ندارد. يک وقت شهادتين با هم مي‌دهند يک وقت نه يک شهادت مي‌آيد يعني با يمين با هم ديگه ...

جواب: شهيد اجل از اين است که اين جور جواب بدهد که شما مي‌فرماييد. شما ؟؟؟؟ شهادت نيست يعني چه. نسبت به آن مدلول التزامي داريم مي‌گوييم. مدلول مطابقي‌ها که درسته شهادت نيست. توضيح دادم. نسبت به مدلول مطابقي‌ها بينه که نيست، ضم يمين هم نشده پس نسبت به اين مدلول مطابقي با آن مدلول مطابقي حجت نيست. اين درست اما هر دو دارند مي‌گويند مال زيد نيست. پس نسبت به عدم کونه لزيد اتفاق است. بينه آن جا تحقق پيدا کرده.

سؤال: اگر اين يمين ضميمه مي‌شد نفي آن مي‌کرد. حالا الان ضميمه نيست که نفي آن را بکند.

جواب: چرا براي نفي او ضميمه ضم يمين مي‌خواهيم؟

سؤال: خود همين، خود مدلول مطابقي‌‌اش را درست نمي‌کند وقتي يک شهادت ...

جواب: بله مدلول مطابقي درست نمي‌شود. داريم همين را مي‌گوييم. مي‌گوييم....

سؤال: مدلول التزامي‌اش هم به تبع ديگه نيست. اگر يمين ضميمه مي‌شد هر دو ثابت مي‌شد وقتي نيست، نه مدلول مطابقي نه التزامي هيچ کدام ثابت نمي‌شود.

جواب: مدلول مطابقي‌ها حجت نيست نسبت به مدلول مطابقي. حرف سر اين است که آيا مدلول التزامي تابع است که آن هم حجت نباشد يا آن تابع نيست که آن حجت باشد. حرف در همين جايي است که مدلول مطابقي حجت نيست.

سؤال: براي مدلول التزامي‌اش هم نياز به يمين هست.

جواب: چرا؟

سؤال: براي اين که آن ؟؟؟

جواب: چرا؟ آن جا که بينه هست.

سؤال: خب بينه تنها که کافي نيست.

جواب: چرا نيست؟

سؤال: يا بايد دو تا بينه بيايد يا يک بينه با يک يمين. وقتي نيست ؟؟؟ يک شهادت بيشتر نيست. به چه درد مي‌خورد؟

جواب: مي‌گويم آقاي خالد که شخصٌ عادلٌ ورعٌ دارد مي‌گويد اين خانه مال زيد نيست. آقاي خوليد هم که شخصٌ عادلٌ ورعٌ دارد مي‌گويد مال زيد نيست. پس شاهد نمي‌شود؟ بينه نمي‌شود اين جا؟

سؤال: براي اثبات موضوعات اگر ما گفتيم دو نفر عادل بايد شهادت بدهند. ...

جواب: دو نفر عادل هستند. خالد و خوليد يک نفر هستند يا دو نفر هستند.

سؤال: نه اين‌ها با هم معارضند.

جواب: چرا؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: نسبت به مدلول مطابقي معارض هستند. نسبت به مدلول التزامي که معارض نيستند. نسبت به مدلول مطابقي معارضند فلذا ساقط مي‌شود در مدلول مطابقي. اما نسبت به مدلول التزامي که معارض نيستند با هم ديگه متفق هستند.

خب اين به خدمت شما عرض شود که... اما فرع اخير.

فرع اخير اين بود که خانه در يد زيد است بينه مي‌آيد مي‌گويد که اين خانه مال عمرو است. عمرو که بينه به نفع او اقامه شده و مي‌گويد مال عمرو است انکار مي‌کند و اعتراف مي‌کند که اين خانه مال من نيست. خب در اين جا اين بينه مدلول مطابقي‌اش حجت نمي‌شود. چرا؟ به خاطر اين که يعارضه اقرار خود آن شخصي که بينه گفته مال اوست مي‌گويد مال من نيست. خب مدلول مطابقي ساقط. اما مدلول التزامي هم اين که اين مال عمرو است يعني مال زيد نيست ديگه. آيا اين جا فقيهي مي‌گويد که مال زيد نيست؟ اگر بگوييم مدلول التزامي تابع مدلول مطابقي نيست بايد ملتزم باشيم که مال زيد نيست. و حال اين که هيچ فقيهي ملتزم به اين حرف نيست. اين دليل است بر اين که پس مدلول التزامي تابع مدلول مطابقي است. حالا که مدلول مطابقي ساقط شد مدلول التزامي‌اش هم که مال زيد نيست ساقط است. اين باز فرمايشي است.

اين صورت هم باز اشکالات عديده‌اي به آن وارد شده و حرف‌هاي زيادي در آن هست. اما همان حرفي که در قبل گفتيم اين جا هم باز گفته‌اند.آن حرف قبل را در اين جا هم فرموده‌اند. گفته‌اند که اين بينه اين جا کفايت نمي‌کند. چون مي‌گويد مال او نيست. خب حالا مال او نباشد به نفع کيه؟ همان اشکال قبل را اين جا وارد کردند.

آن عرضي که آن جا کرديم آن عرض در اين جا هم هست. و لکن همان طور که قبلاً عرض کرديم مهم در مقام اين است که عند العرف مدلول التزامي تابع مدلول مطابقي است. و اگر مدلول مطابقي از کار افتاد عرف به مدلول التزامي توجه نمي‌کند تابع مي‌داند. و گفتيم ادله حجيت خبر واحد هم عمده‌اش همان بناي عقلا است اگر ادله لفظيه‌اي هم داشته باشيم ناظر به بناي عقلا است. يا لااقل با توجه به اين بنا مغروس در ذهن عقلا براي ادله حجيت خبر واحد يک اطلاق آن چناني منعقد نمي‌شود.

پس بنابراين از اين جهت ما در تمام اين فروع مي‌گوييم بله مدلول التزامي حجت نيست به خاطر قصور ادله حجيت.

خب اين هم به خدمت شما عرض شود که راجع به دليل پنجم که محقق خويي اقامه فرموده بود.

سؤال: محقق خويي فرض سوم و چهارمش را قبول کرديد ديگه؟

جواب: نه اشکال آن آقايان را جواب داديم.

سؤال: اشکال محقق خويي در فرض سوم و چهارم را قبول کرديد چون اشکالي که به او مي‌شد جواب داديد ديگه.

جواب: به خدمت شما عرض شود که استشهاد به اين فروع تمام نيست. يک جواب عام و کلي دارد و آن اين است که اين تسالم فقها بر يک امر قطعي اين‌‌ها نيست اين‌ها محل اختلاف است همان طور که در فروع قبل هم گفتيم. در صورتي اين چنين مي‌شد به اين فروع استشهاد کرد که اين‌ها متسالمين در کل باشند. اين چنين نيست. اين مسائل اختلافي است گفتيم ما بعضي اشکالاتش را داريم بيان مي‌کنيم.

سؤال: حاج آقا ببخشيد از نظر روشي تناظر بينه با فهم روايات ؟؟؟ يعني مرحوم خويي براي همين فقط از بينه استفاده مي‌کردند. ؟؟؟ نرفت سراغ روايات چون ظاهراً چيزي دست‌شان ؟؟؟ اصلاً مدلول التزامي‌اش را کاري ندارند.

جواب: نه چون مدلول التزامي به درد بخور ندارد.

سؤال: حالا اگر بتواند از عدالت کسي را بيندازد يا حالا به طور مثال.

جواب: نه ديگه چون مي‌گويد آن مزني است، مزني ممکن است مجبور بوده.

سؤال: حالا با مثال من کاري ندارم. من مي‌خواهم بگويم که ...

جواب: چرا شما کار نداريد ما با مثال کار داريم.

سؤال: مي‌خواهم بگويم تناظر بينه ؟؟؟ با فهم روايات درسته که ايشان هم نتوانسته مثالي از روايات بياورد فقط چهار تا فرع آوردند که ...

جواب: نه خب اين مورد فتوا به نظر ايشان، اين موارد مواردي است مورد اتفاق کل فقها هست. اما يک روايتي که همه مدلول التزامي‌اش را داشته باشد و هيچ کس به آن مدلول التزامي اخذ نکرده باشد و مورد اتفاق همه باشد که ايشان بخواهد مثال بياورد خب نيست. يا خبر نداريم از چنين چيزي.

سؤال: روش کلاً پس درسته اين همه.

جواب: اشکالي ندارد بله چون فرقي بين مدلول التزامي... اگر دليلش که افتراق بين مواردش نيست.

سؤال: ؟؟؟؟ خب يک تفاوت‌هايي بالاخره دارد.

جواب: دارد اما از نظر اين جهت ندارد. از جهت ادله حجيت فرقي نمي‌کند.

اما دليل ششم که شهيد صدر قدس سره در دوره سابقه به آن استدلال فرموده بود براي عدم تبعيت... براي تبعيت يعني نتيجة التبعيه. اين بود که مدلول التزامي مدلول المدلول است. نه مدلول دال اول. مثلاً وقتي کسي مي‌گويد که در همين مثال‌هايي که مي‌خوانديم اين خانه مال عمرو است اين کلام بينه دلالت مي‌کند بر اين که مال عمرو است. دال شهادت بينه است، مدلول اين بينه چيه؟ اين که خانه مال عمرو است. بعد خانه که مال عمرو شد چون ملکيت دو نفر نسبت به يک خانه معقول نيست پس وقتي ثابت شد مال عمرو است اين معلوم مي‌شود ديگه مال زيد نيست. مال عمرو بودن و مال زيد نبودن ملازمه است. پس دال اول مدلول خودش را دلالت مي‌کند. آن مدلول بعد دلالت مي‌کند بر آن امر سوم. پس آن که مدلول التزامي است. پس مدلول التزامي مي‌شود مدلول المدلول نه مدلول دال اول.

حالا که اين طور شد ما وقتي مي‌توانيم آن مدلول التزامي را ثابت بدانيم که دالش ثابت باشد يا بالعلم يا بالعلمي. نسبت به مدلولش، دال آن مدلول التزامي نسبت به آن که علم اجمالي نداريم چون تعارض کردند، حجت نيست. علم وجداني نداريم نسبت به آن اصلاً. علم تعبدي هم نداريم. چون فرض اين است که مدلول مطابقي که دال بر آن مدلول التزامي است به واسطه تعارض و امثال اين‌ها از حجيت ساقط شده. بنابراين دال بر آن مدلول التزامي خود لفظ نيست تا بگوييم به آن علم اجمالي داريم. مي‌بينيم بينه دارد شهادت مي‌دهد مثلاً. نه مدلول کلام آن است. اين مدلول کلام آن نه بالعلم الوجداني براي ما ثابت است نه به علم تعبدي. بنابراين ما نمي‌توانيم بگوييم آن مدلول التزامي ثابت است. بنابراين وقتي که مدلول مطابقي ساقط شد مدلول التزامي هم ساقط است چون راهي براي اثباتش وجود ندارد. اين آن چيزي است که در دوره سابق ظاهراً شايد فرموده ايشان.

ولي در دوره لاحق و اخير عَدَل از اين بيان. به اين که درسته منشأ دلالت تلازم بين مدلول مطابقي و آن خارج لازم هست. نقش دارد اين مدلول. اين درسته اما اين جوري نيست که فقط دال همان مدلول باشد. بلکه اين تلازم بين آن‌ مدلول و آن خارج لازم باعث مي‌شود که آن دال اول دو تا دلالت داشته باشد. منتها يک دلالت مباشري يک دلالت طولي. همان دال اول به تبع دلالت بر آن مدلول مطابقي‌اش دلالت بر آن امر التزامي‌ هم مي‌کند. ما نمي‌توانيم بگوييم از گردونه دلالت خارج است. دال نيست. آن دال است. دال يعني چيزي که از علم به آن علم به شيء آخر پيدا مي‌شود. ما از علم به اين دال مستقيماً مباشرتاً علم به مدلول مطابقي‌اش پيدا مي‌کنيم و به تبع به مدلول التزامي. و نقش آن دال را نمي‌توانيم منکر بشويم. پس بنابراين مدلول مطابقي و آن مدلول اول خودبخود دال نيست. وجود واقعي‌اش دال نيست. بلکه اين دلالت در اثر چي درست مي‌شود؟ بما أنّه موجودٌ واقعي؟ نه. بما أنّه حجة عليه؟ باز هم نه. وجود يک حجت بر مدلول مطابقي باعث تحقق دلالت التزام و دلالت نمي‌شود. و الا اگر اين جوري بود بايد شما بگوييد مثبتات اصول حجت است. استصحاب که جاري مي‌کنيد استصحاب مدلول خودش را ثابت مي‌کند اما لوازم او ثابت نمي‌شود. وجود حجت بر مدلول مطابقي هم کفايت نمي‌کند. بلکه آن رابطه بين آن مدلول مطابقي و مدلول التزامي و کاشفيت دال نه حجيتش، حجت بودن بر آن. کاشفيت دال بر آن مدلول مطابقي، کاشفيت نسبت به مدلول التزامي را هم همراه دارد. کاشفيتش همراه دارد. و در تمام مداليل التزامي اين کاشفيت وجود دارد. اين دلالت وجود دارد. يعني اين هم امر وجداني است. شما هر وقت مي‌شنويد که مثلاً طلعت الشمس به ذهن شما همان طور که طلوع شمس مي‌آيد وجود نهار هم مي‌آيد و اين طلعت الشمس بر هر دو دلالت مي‌کند. دلالت بر هر دو هست. حالا وقتي که دلالت بر هر دو بود لقائلٍ أن يقول کما قال به النائيني قدس سره بگويد آقا مدلول اولي را شارع ممکن است شارع بگويد من حجت نکردم قانوناً آن را حجت نکردم. مدلول دومي را بگويد قانوناً حجت کردم. اشکال دارد؟ دو تا دلالت وجود دارد ديگه. شارع هم مي‌گويد آن اولي را مدلول مطابقي را آن کاشفيتش را، آن دلالتش را من معتبر نکردم. هستش، دلالت هست ولي من آن را معتبر نکردم. دلالت دومي را معتبر کردم کما اينکه آقاي نائيني مي‌فرمايد. خب چه اشکالي دارد. بنابراين آن بيان سابق ما درست نيست. و عَدَل عنه.

و اما بيان ... اين اشکال ايشان اشکال درستي است و وارد است يعني بايد رفع يد کنيم از آن حرف قبلي ايشان.

و اما بيان اخير ايشان که در دوره اخير فرموده. بيان اخير چي بود؟ اين بود که وقتي مدلول مطابقي از کار افتاد مدلول التزامي هم از کار مي‌افتد چرا؟ علتش اين است که نکته‌اي براي طريقيت و کاشفيت بعد از کار افتادن قبل باقي نمي‌ماند. مثلاً ايشان مي‌فرمايد که حالا در اين مثالي که من عرض کردم اگر گفت که طلعت الشمس خب طلوع شمس... لفظي که دلالت بر طلوع شمس مي‌کند دلالت بر وجود نهار هم مي‌کند. حالا اگر ما فهميدم اين دلالت مطابقي از کار افتاده چون اين آقا مي‌دانيم اشتباه کرده. در اين إخبار اشتباه کرده. آيا در اين جا وجهي براي طريقيت اين کلام از وجود نهار باقي مي‌ماند؟ که ما بگوييم آن از بين برود ولي براي وجود نهار بله کاشفيت دارد اين کلام او. اگر اين کلام او از وجود نهار هم کشف مي‌کرد علتش چي بود؟ همان وجهي بود که از وجود شمس و طلوع شمس کاشفيت داشت. حالا که از وجود شمس نمي‌تواند کاشفيت داشته باشد ديگه عدم کاشفيتش از وجود نهار به واسطه يک علت آخري نيست. تا شما اين جا بياييد بفرماييد که خب آن اشتباه رخ داده ممکن است اين اشتباه رخ نداده باشد. چون اين يک وجه آخري دارد، آن يک وجه آخري دارد. نسبت به آن اشتباه کرده اما نسبت به اين شايد اشتباه نکرده باشد. اين اصلاً در ظل همان است. وجه کاشفيت از آن غير از وجه کاشفيت از اين چيز ديگري نيست. فلذا است که بعد از اين که مدلول مطابقي از کار افتاد کلام ديگه برايش حيثي نمي‌ماند، جهتي بر آن نمي‌ماند که با او بتواند کاشفيت از آن مدلول التزامي داشته باشد. و اگر ما بگوييم هم نسبت به مدلول مطابقي، هم نسبت به مدلول التزامي خطا کرده دو تا خطاي جدا و منحاز از هم که دو منشاء جداگانه داشته باشد ندارد. منشائش يک چيز است. چون اين چنيني است پس بعد از سقوط نسبت به مدلول مطابقي لاوجه که بگوييم نسبت به مدلول التزامي چيه؟ حجت است. اين به خدمت شما عرض شود که بيان ديگر مرحوم شهيد صدر قدس سره.

عرض مي‌کنم به اين که ممکن است عرض شود خدمت شهيد صدر قدس سره که يک وقت هست مدلول مطابقي ساقط مي‌شود چون ما علم به خطاي آن داريم. اين درسته، اين فرمايش شما در آن جا درسته. اما اگر نه جهت کاشفيت ضربه نخورده فقط ما مي‌دانيم شارع حجت نکرده. پس حرف آقاي نائيني اين است. نه اين که ما مي‌دانيم خطا کرده. يک مدلول مطابقي را شارع حجت نکرد. چرا بگوييم مدلول التزامي‌اش حجت نيست؟ ممکن است جهت... نمي‌گويد جهت کاشفيت محفوظ است نمي‌گوييم خطا کرده. شارع هم نمي‌گويد من حجت که نمي‌کنم چون جهت کاشفيت وجود ندارد. شارع هر جا که جهت کاشفيت هست که حجت نمي‌کند که. يک جاهايي را حجت مي‌کند. مثلاً خبر واحد را حجت کرده، شهرت را حجت نکرده با اين که شهرت هم جهت کاشفيت دارد. مي‌گويد بس است، همين مقدار که اين ظن را حجت کردم کفايت مي‌کند براي ساماندهي به استنباط و گذرانده شدن امور عباد. ديگه لازم نيست حالا بياييم شهرت را هم حجت کنم، آن ظن ديگر را هم.... ولو آن هم کاشفيت دارد آن‌ها راه هم بيايم حجت بکنم. لزومي ندارد. چون آن‌ها هم يک ؟؟؟ مصالحي يک القاء في المفاسدي گاهي مي‌کنند. لزومي ندارد همين کفايت مي‌کند. بنابراين اين خلط بين دو مطلب است که ما تارةً مي‌آييم مدلول مطابقي ما از کار مي‌افتد يعني بايد اين جوري بگوييم مدلول مطابقي تارةً از کار مي‌افتد چون مي‌دانيم گوينده خطا کرده در مدلول مطابقي. اين جا بله مدلول التزامي هم از کار بيفتد درسته. اما ما گاهي نمي‌دانيم خطا کرده. نمي‌دانيم جهت کاشفيتش از بين رفته فقط آن که مي‌دانيم اين است که شارع اين را حجت نکرده. خب اين جا به چه دليل بگوييم حالا که شارع مدلول مطابقي را حجت نکرده التزامي را هم حجت نکرده.

بنابراين اين دليلي که محقق شهيد صدر قدس سره تمسک به و به آن اعتمد براي اين که بفرمايد که تمام نيست، مدلول التزامي تابع مدلول مطابقي است و نمي‌توانيم بگوييم تابع نيست اين دليل نمي‌تواند کل مدعا را ثابت کند که ايشان فرموده است.

آن دليلي که ما به آن تمسک مي‌کنيم و تبعاً لبزرگاني که به آن دليل تمسک فرمودند همان دليل اولي است که عرض کرديم که ادله حجيت قصور دارد. و الا لابأس به فرمايش آقاي نائيني. اگر دليل داشته باشيم اين‌ها را مي‌توانيم تفکيک کنيم و بگوييم اشکالي ندارد.

سؤال: ؟؟؟ فرموديد که دو تا معنا مي‌شود کرد. اگر بگوييم که ؟؟؟ همان فرمايش شهيد صدر ؟؟؟

جواب: بله جواب آن هم داده مي‌شود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آره ديگه. مباحث همين بود که دليل ششم حرف مباحث بود. که اگر حرف آقاي آخوند را هم آن جور معنا کنيد.

سؤال: نه اشکالي که به وجه ششم کرديد اين بود که اين جا نمي‌توانيم بگوييم که دو تا دال است و دو تا مدلول.

جواب: بله همان مداليل اول دو تا دلالت دارد.

سؤال: در حالي که آخوند نخواست اين را بگويد. آخوند مي‌خواستند بگويند يک دال است که همان لفظ است دو تا مدلول دارد که يک مدلول مباشري است يک مدلول طولي است. بعد آن جا ارجاع داديد گفتيد که مراد همان چيزي است که اگر ...

جواب: اين جهتش درسته.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله آن جهت ديگر را عرض نکرديم. آن جهت ديگرش درسته. تصديقش درسته. تصديق وقتي که ما نتوانيم به منشاء تصديق کنيم، به علت تصديق کنيم به معلوم چه جور مي‌توانيم تصديق کنيم. از باب تصديقش درسته. اما از نظر ادله حجيت چي؟ ممکن است ادله حجيت هر دو را بگيرد. يعني به مباحث هم اين جوري اين جواب را مي‌دهيم. مي‌گوييم باز به مباحث هم مي‌گوييم اگر ادله حجيت بگيرد چه اشکالي دارد. و صلي الله علي محمد....

**پايان جلسه.**